

پاسخ ارزشیابی مستمر

- ۱ گزینه «ت» (۵/۵) ۲ مجدخوافی (۵/۵) ۳ اینکه هر روز مغز سرد و نگران و مهتران را به مارها بخوراند. (۵/۷۵)
 ۴ الف حذف شده است. (۵/۲۵) ب با حفظ معنای قدیم معنای جدید پذیرفته است. (۵/۲۵) پ بدون تغییر باقی مانده است. (۵/۲۵) ت معنای قدیم را از دست داده، معنای جدید پذیرفته است. (۵/۲۵) ۵ زمینه ملی (۵/۵) ۶ ناگهان (۵/۵)
 ۷ یعنی اگر تمام دنیا از آن دوست یا بسیار قدرتمند هستی. (۵/۵) ۸ ضحاک (۵/۵) ۹ بیوپید ← قیام کنید (۵/۵)،
 آهرمن ← بد مطلق یا مصداق تمام زشتی‌ها (۵/۵) ۱۰ کنایه: پشت راست کردن (۵/۵)، مفهوم: قوی و نیرومند شدن (۵/۵)
 ۱۱ یعنی بسیار قوی و نیرومند بود. (۵/۵) ۱۲ یعنی زور و قدرت به تنهایی فایده ندارد؛ بلکه تجربه و دانش درباره آن کار نیز مهم است. (۵/۷۵) (عمل کردن به آن مهم است.)

هیس درس | HissDars.ir

درس آزاد (ادبیات بومی ۲)

درس ۱۳

تحلیل داستان رستم و سهراب

واژه‌نامه

آماج:	هدف، نشانه	دسیسه:	حيله و مکر
افراسیاب:	پادشاه توران و دشمن ایران	دغدغه:	نگرانی، بیم
امتناع:	خودداری	سام:	پدر زال، جد رستم
پشنگ:	نام پدر افراسیاب	سمنگان:	نام شهری در افغانستان امروزی
پرهیمنه:	پرشکوه	قرابت:	نزدیکی
پور:	فرزند	گرد:	پهلوان
ترنج:	بالگ، نوعی میوه	گبو:	نام یکی از پهلوانان ایرانی
تقدیر:	سرنوشت	مهان:	بزرگان
تهمینه:	همسر رستم و مادر سهراب	می‌بالد:	بزرگ می‌شود، رشد می‌کند
خُرد و کلان:	کوچک و بزرگ	هماورد:	حریف، رقیب

چنین رفت...

داستان رستم و سهراب از روزی آغاز می‌شود که رستم در شکارگاه، اسب خویش را گم می‌کند و در جست‌وجوی آن به شهر سمنگان، در خاک توران می‌رسد و مهمان پادشاه شهر می‌شود و تهمینه، دختر او را به زنی می‌گیرد. رستم پس از یافتن رخسار هنگام ترک شهر، نشانی به رسم یادگار به تهمینه می‌سپارد که هنگام تولد فرزندشان اگر پسر بود، آن را بز بازوی وی و اگر دختر بود، به گیسویش ببندد.

حاصل این پیوند، سهراب است که به سرعت می‌بالد و بزرگ می‌شود و از نام و نسب خویش می‌پرسد و به جست‌وجوی پدر برمی‌آید و بر آن می‌شود تا به یاری سپاهی از ترکان، پدر را به جای کاووس بر تخت بنشاند. افراسیاب نیز سپاهی گران به یاری جوان می‌فرستد. سهراب به ایران می‌تازد. کاووس، مثل همیشه برای دفع دشمن، رستم را به کمک می‌خواند. پدر و پسر در جنگی ناخواسته برابر هم قرار می‌گیرند. در نخستین نبرد، شکست از آن رستم است. وی با تیرنگ خود را می‌راند. در دومین نبرد، رستم فرزند جوان خویش را به خاک و خون می‌کشد. جوان در واپسین دم، خود را به او می‌شناساند. رستم که به راز نهان پی می‌برد، برمی‌آشوبد و قصد کشتن خویش می‌کند، اما پهلوانان ایران مانع می‌شوند؛ آنگاه کسی را برای گرفتن نوشدارو به دربار کاووس می‌فرستد، ولی کاووس از دادن نوشدارو امتناع می‌کند. بدین ترتیب، فرزند نورسیده به گمان دشمن مهاجم به دست پدر کشته می‌شود.

«داستان پر از آب چشم» رستم و سهراب که هر «دل‌نازکی» را از رستم به خشم می‌آورد، یکی از زیباترین و ماندگارترین داستان‌های باستان است. سهراب در شاهنامه خوش می‌درخشد، ولی گویی تولد و مرگ اندوه‌برانگیزش تنها یک هدف دارد و

آن اینکه ما را در آینه خودمان، رستم، به خودمان بنمایاند و لحظه‌ای از اینکه رضایت داده‌ایم کفه خودخواهی مان به سود رستم سنگین شود، از خویش شرمند باشیم. آیا در آستانه هر دل و احساسی چنین شرمی می‌نشیند؟ آیا واقعاً همان گونه که فردوسی می‌سراید «دل نازک از رستم آید به خشم»؟...

برای پاسخ گفتن به این پرسش‌ها به نگاهی ژرف‌تر نیازمندیم. آنچه بر سراسر این داستان حاکم است، چاشنی تند تقدیر و سرنوشت است. رودرویی پدر و فرزند در داستان‌هایی از این دست، نکته تازه‌ای نیست. اما مسئله اساسی دغدغه بی‌امانی است که بر جان خواننده می‌نشیند تا در تمام مدت از خویش بپرسد: چرا با وجود اینکه سهراب در کمال خلوص و پاکی به هر نوع رستم را رهنماست باز هم «نجنبید یک ذره مهرش ز جای»؟

هیس درس | HissDars.ir

در داستان رستم و سهراب، چهره رستم سخت مخدوش می‌شود؛ دیگر او آن قهرمان محبوب نیست؛ بلکه به حيله گری متهم می‌گردد و در برابر، سهراب نهالی نورسته نموده می‌شود که حس احترام ما را برمی‌انگیزد. در قضیه گردآفرید در دژ سپید او را شکست‌خورده بی‌گناهی می‌بینیم که شایسته بیش از آن است که با وی رفتار می‌شود. در جنگ با رستم، پهلوانی انکارناپذیر است. او برای شناخت پدر خویش سخت تلاش می‌کند. مردانگی او در برخورد با رستم ستوده می‌شود و از اینکه بار نخست جان رستم را بخشیده است امتیازی بزرگ به او تعلق می‌گیرد. در نهایت نیز وقتی به قتل می‌رسد، زیباترین سوگ‌داشت‌ها را نثار او می‌کنیم و قاتل او را شایسته هر نوع مرگ دردناکی می‌بینیم.

اما این بار، در موضعی دیگر می‌نشینیم و زاویه دیدمان را تغییر می‌دهیم. رستم از خوب و بد و خرد و کلان قهرمانان خودی و بیگانه آگاه است؛ یا با آنها دست و پنجه نرم کرده یا به نوعی دیگر، با اندازه هنرها و توانمندی‌های آنان آشناست؛ اما این یک که تازه پای به میدان‌گذارده نوجوانی است بی‌نام و نشان که هیچ راهی برای شناخت هویت وی وجود ندارد. تاکنون جز یک بار در دژ سپید قدرت و توانش به محک مردان مرد آزموده نشده است. پهلوانان دربار کاووس دست نیاز به سوی رستم بازیده‌اند و البته که این بار هم نیز رستم، همچنان که تا به حال نموده است، حافظ استقلال ایران و دافع متجاوز به مرز و بوم ایران خواهد بود؛ اما آیا بخردانه می‌نماید که پیش از توان‌سنجی واقعی به نبردی ناشناخته تن دهد؟

هم از این روست اگر رستم اندکی می‌ترسد و برای بررسی چند و چون پهلوان نوحاسته در هیئت ناشناس به اردوگاه دشمن می‌رود و... اما که می‌تواند بگوید که رستم در آن یک نظر چه می‌بیند که تا پایان ماجرا سایه ترس و تردید بر سر دارد؟

ترس رستم نه شخصی و فردی و نه از بیم جان است. او بیم مرگ ندارد؛ اما بیم شکست دارد. مرگ هدف‌دار برای رستم شکست نیست، افتخار است؛ اما شکست برای او نابودی است و نابودی وطن را به همراه دارد. وطنی که بدان عشق می‌ورزد.

واقع امر این است که سهراب چهره‌ای خارجی و متجاوز دارد؛ اگر یک روی سکه سهراب یعنی چهره معصوم و حق به جانبش، چهره‌ای که به دلیل قرابت با رستم بر لوح جان ما نشسته، در پرده است، روی دیگر سکه، رویه متجاوز، رویه وابستگی به افراسیاب سخت روشن و هویداست. رستم نیز مثل هر ایرانی دلسوز میهن، ابتدا این رویه را می‌بیند و این خطر را تا مغز استخوان خویش حس می‌کند که چنین مهاجمی با ایران چه خواهد کرد، اگر ترس از رستم نباشد.

پس باید چهره واقعی رستم پوشیده بماند؛ او باید موجودی خارق‌العاده، بی‌نظیر و توانای هر کاری و کوبنده هر متجاوزی قلمداد شود تا حتی اگر اینکه «رستم است» آماج شمشیر دشمن گردد، ترس از نام پرهیمه‌اش لرزه بر پشت دشمن بیفکند و او را از اندیشه تجاوز باز دارد. پس افشای هویت رستم نزد چنین بیگانه‌ای باز کردن مشت یک ملت مورد تجاوز است. از نظر رستم، سهراب بیگانه و متجاوز است و باید از میان برود. اینجاست که حتی نیرنگ نیز در جنگ قابل توجیه می‌شود.

آیا پنهان کاری و شبیخون ناگهانی بر دشمن حد اعلای رنگ و نیرنگ نیست؟ آیا جاسوسی کردن نوعی نیرنگ نیست؟ و از همه مهم‌تر بحث بر سر این نکته است که چرا اصولاً ما عمل رستم را که به قصد فرار از تیغ سهراب انجام گرفت نیرنگ نام می‌دهیم؟ آیا از این رو نیست که پیشاپیش سهراب را محق می‌دانیم. در ماجرای سهراب، مرز حق و باطل از دیدگاه ما مشخص نشده است.

مطلب مهم دیگر وابستگی سهراب به افراسیاب است که نباید نادیده گرفته شود. سهراب بخواهد یا نخواهد هم‌اکنون با سبیلی خروشان از سپاهیان دشمن به قصد زیر و رو کردن ایران به این بوم و بر هجوم آورده است. اما این بی‌هماورد مجهز به سلاح دشمن، در نهایت، قربانی دسیسه‌های شوم پورپشنگ است. دیر یا زود شبی پس از پیروزی، او را به کام مرگ خواهند فرستاد. در حقیقت، سهراب به قصد قربانی شدن به قربانگاه فرستاده می‌شود. چه بر دست رستم چه بر دست هومان و بارمان، او کشتنی است. اگر خنجر رویاوی رستم را نکشد، شمشیر جاسوسان افراسیاب خواهد کشت. قاتل سهراب را بنابراین در آن سوی مرز، در نوران باید سراج گرفت به در ایران.

تهیه شده در:

هیس درس | HissDars.ir

موضوع مهم‌تر این است که چرا می‌پنداریم رستم نمی‌تواند حقیقت واقعه را تشخیص دهد و از این غافل می‌مانیم که به محض آگاهی از جریان بلافاصله به گیو می‌گوید:

من از دُخت شاه سمنگان یکی
همی می‌خورد بالب شیربوی
پسر دارم و باشد او کودکی
شود بی‌گمان زود پرخاشجوی
اما از سوی دیگر، نمی‌خواهد آن حقیقت تلخی را که در انتظارش بوده و اینک دارد چهره می‌نماید باور کند. پس، خود را قانع می‌کند که او هنوز کودک است.

فرستادمش زرو گوهر بسی
چنین پاسخ آمد که آن ارجمند
بر مادر او به دست کسی
بسی برنیاید که گردد بلند
رستم از وجود سهراب خبر دارد و رشد و بالش او را برایش حکایت کرده‌اند. از نیروی بازو و قابلیت جنگی او لحظه به لحظه آگاهی می‌یابد. از وی نبریده است تا ادعا شود که از وجود چون او بی‌غافل است و اینک امروز درست از همان سرزمین، با همان مشخصه‌های ویژه، پهلوانی جوان آمده است تا نظامی نو پی افکند. آمده است تا «فلک را سقف بشکافد». پل‌های پشت سر را، همه خراب کرده و جایی برای صلح باقی نگذاشته است. با چنین متجاوزی چه باید کرد و رستم چه می‌کند؟ اگر چه سام سوار باشد. چهره پهلوان نواخته، چهره سام را بر لوح خاطر رستم نقش می‌زند. او یک بار در سیستان این مطلب را بر زبان می‌آورد:

که مانده سام گرد از مهان
سواری پدید آمد اندر جهان
و برای کاووس حکایت می‌کند:

به توران و ایران نماند به کس
تو گویی که سام سوار است و بس
این همه سخن گفتن از «سام سوار» تصادفی نیست ولی متجاوز، متجاوز است حتی اگر سام سوار باشد و رستم نیز در برابر متجاوز همان می‌کند که از او انتظار داریم. او به وظیفه و به ایمان خویش عمل می‌کند. برای حفظ آرمان‌های بزرگ باید از دلبستگی‌های کوچک گذشت. آرمان هرچه بلندتر و عزیزتر است، قربانی‌های آن نیز باید عزیزتر باشند و البته که تقدیر نیز چنین می‌خواهد. تقدیر انعکاس خواست آدمی است. تقدیر در این ماجرا زمینه‌ساز قتل سهراب است و او را چشم و گوش بسته به قتلگاه می‌کشاند. «نارسیده ترنجی را بر دل خاک می‌افکنند» تا «دل نازک از رستم آید به خشم».

کارگاه متن پژوهی

۱۰۶

قلمرو زبانی

۱- در بند دوم و سوم درس، دو واژه وندی، مرکب و وندی - مرکب بیابید.

وندی: زیبا - ناخواسته

مرکب: نوشدارو - شاهنامه

وندی - مرکب: نورسیده - خودخواهی

۲- نقش دستوری اجزای جمله زیر را مشخص کنید.

جوان خود را به او می‌شناساند.

نهاد مفعول متقم فعل

۳- در متن درس، کدام واژه‌ها در معانی زیر به کار رفته است؟

فرزند (پور) / پهلوان (گرد) / نشانه و هدف (آماج)

۱۰۶

قلمرو ادبی

۱- برای مفاهیم زیر از متن درس چه کنایه‌هایی به کار رفته است؟

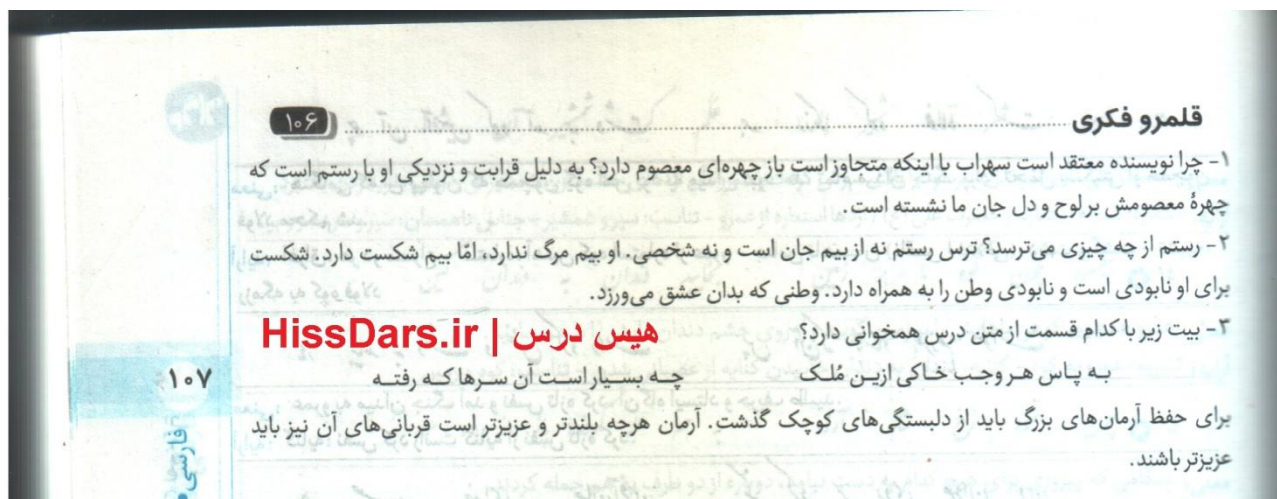
- تسلیم شدن ← تن دهد

- کشتن ← به خاک و خون می‌گشدد

۲- در مصرع «به خاک افکند نارسیده ترنج» استعاره را بیابید.

نارسیده ترنج ← سهراب

هیس درس | HissDars.ir



تهیه شده در:

کانال درسی هیس درس | @HissDars

برای ورود به کانال، کلیک کنید